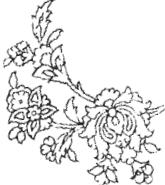


انسان گرائی در اشعار شمس لنگروودی

مرجان رضاتاجی^۱



چکیده

شمس لنگروودی از جمله شاعران متفکر و متعهد ادبیات معاصر کشورمان به شمار می‌آید که تفکر او در اعمق باورهایش ریشه دارد و تعهدش در ارزش گذاری به احساسات و عواطف مردم. او را می‌توان از جمله پرکارترین چهره‌های حوزه‌ی شعر و پژوهش‌های ادبی پس از انقلاب به شمار آورد. یکی از مؤلفه‌هایی که در طول سال‌های متمادی در آثار ایشان حضوری دائمی و مستمر پیدا کرده است، انسان به ویژه انسان معاصر است. او شاعری است مؤثر و مانا که دغدغه‌های من شخصی او نماینده‌ی گرفت و گیری‌های عامه‌ی انسان‌های پیرامونش می‌باشد.

مقاله‌ای که پیش رو داریم در سه بخش کلی تدوین گشته است بخش نخست معرفی شاعر و سال شمار زندگی و آثار او، بخش دوم انسان و انسان گرایی از دیدگاه صاحب نظران و شمس لنگروودی، و بخش سوم هم انسان و اقسام آن نظیر (انسان عام، انسان خاص، مشاهیر، قدیسان).

کلید واژه: شمس لنگروودی، انسان، انسان عام، انسان خاص، مشاهیر، قدیسان

مقدمة

هر شاعر بنابر دوره زمانی که در آن زندگی می‌کند و یا جامعه‌ای که در آن رشد یافته نگاه خاصی به بشریت و جایگاه انسان دارد که بسیار متفاوت با شاعران پیش از خود می‌باشد و مختص همان دوره و شاید هم ادوار بعدی خویش است. زیرا که اگر شاعر به این گونه نگاه معتقد نباشد، نمی‌توان او را شاعر معاصر نامید. دکتر شریعتی معتقد است که انسان ماهیت‌داری سه خصیصه است «اول موجودی خودآگاه است، دوم انتخاب کننده و سوم آفریننده... و تمام خصوصیات دیگر انسان از این سه اصل منشعب می‌شود» (شریعتی، ۱۳۵۸: ۱۰۵). با توجه به این تعریف مسلم است که شاعر یا هر هنرمند دیگر نمی‌تواند در مورد انسان و شرایط حاکم بر آن و تعهد انسانی که بر دوش دارد بی تفاوت باشد و خواه ناخواه به نوعی در اثرهای خود با آن دست و پنجه نرم می‌کند. بنا بر این تعاریف شمس لنگرودی بی‌شک از جمله هنرمندان معهده عرصه‌ی شعر و ادب به شمار می‌آید. هنرمندی که در لایه‌لای اشعارش سایه‌ی همدلی و هم دردی با عموم انسان‌ها به خوبی دیده می‌شود زیرا که او با مردم و در مردم زندگی می‌کند با گوش آنها می‌شنود و با چشم آنها می‌بیند و با قلب آنها عاشق می‌شود و در نهایت دست در دست آنها در کوچه‌های زمان قدم می‌زند بدون افسوس دیروز و دغدغه‌های فردا. زیرا که او فرزند خلف زمان خویش است و به آن می‌بالد. او متولد ۲۶ آبان ۱۳۲۹ در محله‌ی آسید آباد لنگرود است. شمس در خانواده‌ای ادب پرور و مذهبی رشد کرد. پدرش از روحانیون به نام آن زمان بود که مدت بیست و پنج سال مسئولیت مسجد جامع لنگرود را به عنوان امام جماعت بر عهده داشت. شمس دوره‌ی دبستان و دبیرستان را در لنگرود و دوره دانشگاه را در رشت، در مدرسه عالی بازرگانی طی کرد و در همین دوران بود که آشنایی با اشعار شاملو و سروden به شوه‌ی او آغاز گردید.

از سال ۵۲ تدریس او در زمینه‌ی ادبیات فارسی در مدارس رشت به طور جدی آغاز شد. و سال بعد مدرک لیسانس خود را در رشته‌ی اقتصاد اخذ نمود. در سال ۵۶ به تهران بازگشت و در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استخدام شد اما ۲ سال بعد اخراج گردید.

شمس از سال ۴۶ شروع به سروden شعر کرد اما نام او از سال ۱۳۶۵ بر سر زبان‌ها افتاد زمانی که شعر بلند خاکستر و بانو ازاو منتشر شد.

از شمس لنگرودی تا کنون ۱۴ مجموعه شعر به چاپ رسیده است با نام‌های: رفتار تشنگی / در مهتابی دنیا / خاکستر و بانو / جشن ناپیدا / قصیده لبخند چاک چاک / اشعاری برای تو که هرگز نخواهی شنید / نت‌های برای بلبل چوبی / ۵۳ ترانه عاشقانه / باغبان جهنم / ملاح خیابان‌ها / لب خوانی قزل آلای من / می‌میرم به جرم آن که هنوز زنده بودم / رسم کردن دست‌های تو / شب نقاب عمومی، و همین طور ۲ رمان با نام‌های رژه برخاک پوک و شکست خوردگان را چه کسی دوست دارد،^۳ داستان برای کودکان و چند اثر پژوهشی با نام‌های: گرد باد شور جنون تحقیقی در سبک هندی و اشعار و احوال کلیم کاشانی / مکتب بازگشت تحقیقی در تاریخ و شعر دوره‌ی افشاریه، زنده‌ی، قاجاریه / مجموعه‌ی چهار جلدی تاریخ تحلیلی شعر نو / از جان گذشته به مقصد می‌رسد در آثار و احوال نیما یوشیج / رباعی محبوب من پژوهش و گزینش رباعی‌ها. روزی که برف سرخ از آسمان بیارد پژوهش و گزینش تک بیت‌ها.

دیدگاه شمس در مورد انسان

اساساً، مسئله و دغدغه شمس، خود انسان است. اما فرقش با او مانیسم در این است که آنها انسان دوست هستند اما شمس انسان گراست و از آن جا که انسان گرایی به صورت جزء جدایی ناپذیر ماهیت شعر امروز در آمده است نوعی تعهد انسانی و

اجتماعی، در قالب مسائل انسانی، در اشعار شاعران بزرگ معاصر به چشم می‌خورد به طوری که بخشی از رسالت آنها گشته است و انگیزه‌های این شاعران در پرداختن به انسان، بسیار متفاوت با نگرش شاعران کلاسیک، در ارتباط با چنین مقوله‌ای می‌باشد. بنابراین انسان و زندگی او تعریفی نو و مناسباتی بدیع را به دست داده و اشعار و آثار این بزرگان جنبه‌های تازه تری از روح و دنیای آنها می‌نمایاند. (باقی نژاد، ۱۳۸۷: ۱۳). شمس لنگرودی با رای و نظر ا Omanیسم‌ها که انسان را راس همه‌ی مخلوقات و در مقابل کلیسا قرار می‌دهند موافق نیست زیراکه، تعاریف آن‌ها باسانستی مانتالیسم (احساساتی گرایی) همراه است. اما تعریف شمس در باب انسان با ناتورالیسم برابری می‌کند. «натورالیسم مکتبی است که در سال ۱۸۷۷ به صورت قیامی علیه پیش داوری و قراردادهای اخلاقی و مذهبی پا به میدان گذاشت. سانسوری را که جامعه بر بخشی از مظاهر طبیعت و زندگی اعمال کرده بود را در هم شکست و پای بندان عرف و عادت و قراردادهای اخلاقی را به خشم آورد و بر ضد خود تحریک کرد. سخن گفتن از زشتی‌ها فجایع و فقر و بی عدالتی و همین طور انتقاد تلخ از مبانی جامعه، مشخصه‌های آثار ناتورالیستی می‌باشد». (سید حسینی، ۱۳۸۵: ۴۰).

شمس معتقد است که علت شور بختی انسان، در اشرف مخلوقات بودن او ختم می‌شود و این که انسان خود را اشرف تمام مخلوقات و هستی می‌داند. و به خود این اجازه را می‌دهد که فجیع ترین جرم و جنایتها را انجام دهد. در حالیکه اگر کمی دقیق تر شویم خواهیم دریافت که انسان در این هستی عظیم با توجه به حضور دیگر کائنات اعم از کهکشان‌ها و یا موجودات بسیار ریز اعمق اقیانوس‌ها و تکامل و تولید مثل سریع و عجیشان، ذره‌ای بیش نیست.

انسان در مراتب هستی چندین دوره را گذرانده است. او در دوران اساطیری با خدایان کشته می‌گرفت، بعد چنین انگاشت که دیگر مقابله با خدایان در حد توان او

نیست بنابراین تبدیل به هرکول شد و بعد از آن پهلوان گردید و رستم شد تا به جنگ اهریمن و دیوها رود. بعد از آن مدرنیزم پا به میدان گذاشت آدمی تبدیل شد به دن کیشوت و آرام آرام پایین آمد و بعد به شکل حشره‌ای ناچیز و پست در مسخ کافکا ظاهر گردید حال چنین مطالبی که درباب اسطوره بودن انسان تا به مرحله‌ی مسخ شدنش گفته و نوشته شده است، تخیل نیست بلکه اصل واقعیت است.

بنابراین، اشرف مخلوقات بودن انسان توهمنی بیش نیست زیرا که او از مرحله‌ی کشتنی با خدایان به سویک در تفکر بشر تبدیل گشته است. مراحل پایین تر هم دارد تا به آخر. اما این نظریات در باب بشریت نه مطلقًا خوب است و نه بد. مشکل این جاست که انسان با چنین گمانی در ارتباط با شرافت خلقتش به خود مجوز نجات بشریت داده و چنین تصور می‌کند از عهده حل مشکلات تمام هستی و انسان‌ها بر می‌آید که البته چنین نیست زیرا انسان محاط در هستی است نه محیط برآن.

به عقیده‌ی شمس، انسان همانندماهی در اقیانوس است و این ماهی هرچه قدر هم دانشمند باشد باز هم تنها قدرت شناخت محیط اطراف خودش را دارد و شوربختی آدمی که از آن سخن رفت هم حکایت همین تمثیل را دارد که انسانی که تنها قادر به شناخت محیط اطراف خویش نیست حال چگونه می‌خواهد مشکل جهان را حل کند. انسان‌هایی که قصد ساختن دنیا را دارند خود چند دسته هستند:

(۱) عده‌ای فیلسوفاند و تلاش می‌کنند که بفهمانند. اما داستان این است که هیچ وقت نخواهند فهمید.

(۲) عده‌ای هنرمنداند، اینان کسانی هستند که معتقدند هیچ چیز نمی‌دانند و می‌خواهند که بدانند و به قول سهراب سپهری: «ما هیچ ما نگاه».

(۳) گروه بعدی، سیاستمداران هستند که چنین می‌انگارند که هیچکس هیچ چیز نمی‌داند و فقط آنها هستند که می‌دانند بنابراین مردم هیچ نباید بگویند زیرا که ما باید

بگوییم چون ما فقط می‌دانیم و درنهایت نتیجه‌ی این عملکرد چنین می‌شود که آدمیان در خود می‌لولند و جنجال به پا می‌کنند بدون این که هیچ چیز و هیچ کس سر جای خودش باشد.

انسان در دیدگاه شمس گوسفندی است که به قربانگاه می‌رود «نمی‌داند به قربانگاه می‌رود گوسفندی که از پی کودکان می‌دود/که عقب نماند». (۶۷۱:۵۶). گوسفند در این نمونه نماد عام است. نماد عام، نمادی است که «عموماً در فرهنگ هر جامعه‌ای وجود دارند و معنای آن برای اکثر اهل آن فرهنگ آشناست مانند: کبوتر، سیب، آیینه».
(فرزاد، ۱۳۷۹:۸۷).

اما بهترین راه حل نجات انسان معاصر این است که با هستی هماهنگ شود زیرا که این کهکشان زیبا، باز است و حالا بستگی به آن دارد که ما چه قدر بتوانیم پرواز کنیم و یا حتی اینکه چه میزان پرواز بلد باشیم بنابراین تنها راه رهایی و پریدن، داشتن خرد و آگاهی است، هر چه میزان آگاهی و خرد ما بیشتر باشد به همان میزان ناآگاهی هم بیشتر می شود. ناآگاهی، یعنی نادانستگی و کارهای ما همه از روی ناآگاهی و دروغ است. دروغ از این جهت که حداقل راست نیست و در نهایت ما هرجا برویم آنی نیستیم که هستیم. نقابی عمومی بر چهره داریم و این تمامی شور بختی انسان هاست. (برگفته از مصاحبه حضوری با شمس، لنگرودی، ۲۶ شهریور ماه ۹۰).

بررسی انسان در اشعار شمس لنگرودی:

انسان در اشعار شمس، حضوری برجسته و عمیق دارد. او شاعری است معاصر و دغدغه‌های من شخصی او، نماینده‌ی گرفت و گیرهای عامه‌ی انسان‌های جامعه، و یا شاید هم فراتر از جامعه اش باشد.

انسان و مفاهیم آن در شعر شمس، جلوه‌های گوناگون دارد. در سراسر اشعار این

شاعر می‌توان ردپای انسان و انسان‌های متفاوت را به خوبی دید اما با ساختاری دیگر گون که این تفاوت در خط سیر زمانی ادوار زندگی شمس و اشعار او از ابتدا تا به امروز مشخص می‌شود. او در اشعارش، من خویش را وسعت بخشیده است، تا جایی که توانسته به زبان دیگر انسان‌ها سخن بگوید. از درد دل‌ها و کم و کاستی‌های آنها مطلع باشد به گونه‌ای که با آنها یکی گشته و خود را به جای آنها قرار داده است و این گونه است که فی الواقع رسالت خویش را به پایان می‌برد. زیرا که «شاعر اصیل، خواه ناخواه مسئول است. مسئولیت، چیزی درونی است که هرگز نمی‌توان به زور از خارج به او تکلیف کرد». (براہنی، ۱۳۷۱: ۲۵۶). این مسئولیت پذیری و انسان‌گرایی را در اشعار شمس در حالات مختلف و وضعیت‌های گوناگون می‌توان یافت. گاه شاعر در قالب انسان عام با من جمعی سخن می‌گوید و گاهی از منظر گاه انسان خاص سخن می‌گوید و یا اینکه مخاطب او انسان‌های خاص و خویشاوندان و نزدیکانش است. برخی اوقات با دخالت مشاهیر و بزرگان تاریخ هدف و منظور سخن خود را بیان می‌کند و گاهی هم قدسیان را دست مایه افکار خود می‌سازد تا رسالت و منظور غایی بیانات خویش را برای مخاطب درونی کند.

حضور انسان در معنی عام (پیر) در اشعار شمس:

همان طور که گفته شد گاهی شمس، مستقیم با خود انسان در معنی عامش ارتباط برقرار می‌کند و این انسان و یا بشر را نمایندهٔ جمعی خویش قرار داده است و از زبان او حرف می‌زند و در اکثر جای‌ها به توصیف و بررسی ذات وجودی او پرداخته و حضورش، را در جامعه و گفتاری‌ها و معضلاتش، بازگو می‌کند.

-انسان همواره زود به دنیا می آید / و زندگی لحظه ایست که طول می کشد / و زندگی گلدانه است که همسه از گال خالی می ماند (مجموعه‌ی اشعار، ۱۳۹۰: ۳۳).

-انسان عروسکی است/که خواب می‌بیند/ورویاها یش را زندگی می‌کند (همان: ۳۴).

-گفتم/سخن به یاوه سرا ییدیم/چرا که عشق/دشنامی بیش نبود/وانسان، آوردگاهی
که جنگاورانش/همه از خود بود (همان: ۹۳).

آدم چیست/آه و دم/آه از دمی که این همه ساعت طول می‌کشد(همان: ۲۰۳).

آدم چیست/رودخانه یی که نمی‌داند کجا خواهد ریخت (همان).

شعرناگهان به سراغ آدمی می‌آید/وقتی که نشسته‌ای واز گرانی نان و ارزانی انسان
سخن می‌گویی (همان: ۲۴۹).

وقتی که به آنی، انسانی برابر چشم پیر می‌شود/وقتی که بی سببی، رهگذری،
برابر چشم می‌میرد(همان: ۳۹۳).

انسان چه زود پیر می‌شود / و بر تخت واژگونه‌ی کودکی می‌نشیند (همان: ۳۵۴).

انسان خاص

منظور از مخاطب خاص و حضور انسان خاص در اشعار شمس منحصر به فرد
بودن آنها نیست بلکه خصوصی بودن آنهاست که شامل خویشاوندان و دوستان
و آشنايان شاعر است، که شمس به نوعی آنها را همدرد و همدل باخویش قرارداده تا در
مورد دغدغه‌ها و گرفتاری‌های آدمی و بشریت و خویش با آنها سخن بگوید.

-هوای قریه بارانی ایست/جمیله جان/درها را کمی واکن/که عطر و حشی گل‌ها/
بپیچد در اتاق من (همان: ۲۶)

-فرزانه! باید جهان را خبر کنی/مردگان تا گلوگاهم رسیده اند/مرا وارد ها در لبانم
می‌درخشنند (همان: ۱۴۲)

-جمیله، آه/برنجستان ماغمگین غمگین است/و دیگر بزرگ‌ها شعر لیلا نمی‌خوانند

(همان: ۲۷)

عباس / پیشتر مرو/ که فروخواهی رفت/ این باغ شاد شکوفه‌ها نیست/ شوره زار
 است و با تلاق نمک/ که طعامش را می‌جوید(باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۶۹۱)
 از پله‌ی سنگی بالا می‌رویم /من، فرزانه، الیانا / و می‌بینیم جنگ را/ که مثل گاهواره
 زمان را تاب می‌دهد(شب نقاب عمومی، ۱۳۹۰: ۷)

مشاهیر

در اشعار شمس لنگرودی نوعی گرایش و نزدیکی نسبت به آراء و نظرات برخی مشاهیر و انسان‌های بزرگ به چشم می‌خورد که در واقع برگرفته از نوعی هم اندیشی با آنها است. به عنوان مثال وقتی که از لرد بایرون(شاعر مکتب رمانتیک) سخن می‌گوید، به نوعی روحیه و رویکرد انسان دوستانه‌ی لرد بایرون و یا سودائی شاعر برایش بسیار جذاب است و اهمیت دارد.

زیرا که شمس «روان جاری یک دوست داشتن دائم است و دقیق ترین عواطف انسانی به نوع بشر و به انسان در اشعار اونهفته است».(رادوند، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

او نوعی سوداءزدگی و نگاه سوررئالیستی را در وجود و نگرش افرادی مانند، ونگوگ (نقاش هلندی) و ریتسوس(شاعر معاصر یونانی) می‌بیند که ارتباط موازی با نقطه نظرهایش دارند و ناخودآگاه جذب آنها شده و در اشعارش منعکس می‌شوند زیرا تمامی این افراد فصل مشترکی با شمس دارد. انسان دوست و سودازده هستند، سودازده به معنی دارا بودن شور جنون و رویا در زندگی: تصویر می‌شود شور سرکشی و شور زندگی در وجود این بزرگان در روحیه و رویکرد شمس تاثیر به سزایی داشته است. بنابراین شاعر وجه مشترکی بین خود و آنها احساس می‌کند و خط سیراینان را پی می‌گیرد این بی‌گیری به منظور الگوبرداری و تقلید رفتاری نیست بلکه تأثیرات فکری

و روحی این بزرگان و تایید آنهاست در ذات شاعر. شمس به نوعی آرمان خواهی رسیده است و «آرمان خواهی، بزرگ ترین عامل حرکت و تکامل آدمی است که او را همواره به تفکر، کشف، کنجکاوی، حق یابی، ابتکار و خلق مادی و معنوی وامی دارد». (شروعی، ۱۳۵۸: ۴۹). البته باید توجه داشت این فرم نگاه تاحدودی در چند کتاب اول و تا ملاح خیابان‌ها حضور پرنگی دارد و بعد از آن در اثرهای بعدی کاملاً ریخت و ساختار شعر دگرگون می‌شود. گویی دیگر شاعر خودش را پیدا کرده است و من درونی را یافته است و ممکن بود که در گذشته تحت تأثیر آراء و نظریات و تخیل آن شاعران قرار بگیرد اما بعد از ملاح خیابان‌ها به نوعی پختگی درونی رسیده است چه در شعر و چه در افکار و همین پختگی او را غنی کرده و حالا نوبت تاثیرگذاری این شاعر است بر آیندگان و همین وصول به خود واقعی باعث شده، حضور چنین انسان‌هایی در آثار جدیدتر شمس کم تر به چشم بخورد زیرا در واقع به قولی «آن حقیقتی که همه عارفان حقیقی و راستین در جستجوی آن بوده‌اند همین بود که خود واقعی و راستین انسان را که احیاناً پوشیده می‌شود را صیقل بزنند و بیارایند» (سروش، ۱۳۵۸: ۳۱). که شمس صیقل داده و آراسته است. بنابراین تمامی مشاهیری که در اشعار شمس حضور بر جسته‌ای دارند و ساختار و اساس تفکر و اشعار اورامی سازند، یا جنبه‌ی ارادت شخصی شاعر را دارند، یا توجه به تفکرات و رویکردها شان و یا این که جنبه‌ی تمثیلی و مثال گونگی را برای شمس بازی می‌کنند. مثلاً در این نمونه، معاون کرزای، از انسان‌های مورد توجه و علاقه‌ی شمس نیست بلکه تمثیلی است برای کامل شدن شعر اجتماعی با رویکرد سیاسی.

• معاون کرزای را کشته اند/ آزادی خواهاند قاتلان (باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۶۹)

حامد کرزای: سیاستمدار بر جسته‌ی افغان و رئیس جمهور فعلی افغانستان. تولد ۱۹۵۷

گاهی شاعر از مشاهیر، جهت تکمیل تخیل خویش و عناصر تشییبی استفاده می‌کند.

*آفتاب را سمت خانه ات گیج کرده ام/ گل آفتابگردان ون گوگ (پنجاه و سه

(۳۹:۱۳۹۱) ترانه‌ی عاشقانه

ونسان ون گوگ: نقاش بزرگ هلندی. (۱۸۵۳-۱۸۹۰) از آثار مهم او می‌توان به تابلو های: رستوران سیرن، چهره‌ی خود نقاش، گلدان و... اشاره نمود.

گاهی هم به صورت غیر مستقیم به توصیف و تعریف انسان‌های بزرگ می‌پردازد

*نمی دام باران چیست/ اندوه آبهای سیاه را ندیده ام که به دریا می‌ریزد.

عطرشبانه ماه را نشنیده ام/ که یانیس ریتسوس/ در آتش شعرهایش می‌بویید.

زخم شانه‌ی بایرون که شعله کشان از کرانه‌ی استانبول می‌گذشت (پنجاه و سه

(۴۱:۱۳۹۱) ترانه،

یانیس ریتسوس: شاعر و نویسنده‌ی معاصر یونانی (۱۹۰۹-۱۹۹۰) از آثار مشهور او می‌توان به: تقویم تبعید، زمان سنگی، انسان یا گل میخک، با اهنگ باران اشاره کرد.

لرد بایرون: جرج گورد لرد شاعر معروف انگلیسی (۱۷۸۸-۱۸۲۴) آثار: چالدھارلد و

دون جوان (معین، جلد اول و دوم، ۱۳۸۸: ۲۴۱).

• اگر این سفراین قدر/ سرگردان نبود/ می‌دانست چه کسی در راه است/ می‌ترسم عزیزدلم/ می‌ترسم/ پیش از تو/ باباطاهر و بوعلی نیز/ رفته اند/ آنجا مانده اند (رسم کردن دستهای تو، ۱۳۸۹: ۳۴)

• ناظم! ماده فیل گرسنه‌ای که ناہارت را به بچه پرستوها قرض داده ای/ دلگیرت می‌کنم، می‌دانم (ملاح خیابان‌ها، ۷۱: ۱۳۸۹).

ناظم حکمت (۱۹۶۳-۱۹۰۱: م) از بر جسته ترین شاعران و نمایشنامه نویسان کمونیست لهستانی تبار ترکیه است. از آثار وی: ابر دلباخته، برادر زندگی زیباست، طغیان زنان، خون سخن نمی‌گوید و...

- آه پابلو، شاعر زندگی! / پرسش‌های مان به پرسش زندگی افزودند (همان: ۹۷).
پابلو نرودا: شاعر شهر کشور شیلی (۱۹۰۴-۱۹۷۳) آثار وی: زادگاه باران، منزلگاهی بر زمین، آتش ویران گر، سرود همگانی و...
برای گالیله چه فرق می‌کند اکنون/ که زمین گرد باشد یا نباشد (همان)
- گالیله: ریاضی دان و فیزیک دان ایتالیایی (۱۵۶۴-۱۶۴۲).
بر ما بخشاید صلاح الدین/ باور کنید گمان می‌کردیم/ ترنای جنگهای صلیبی پایان یافته است/ که به خاک تان سپردیم (باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۳۲).
- صلاح الدین: صلاح الدین ناصر ایوبی چهارمین از ایوبیان دمشق. جلوس (۶۲۴ هجری). (معین، ۱۳۸۸: ۱۰۲۶).
وزخم شانه‌ی بایرون/ که شعله کشان از کرانه‌ی استانبول می‌گذشت/ نمی‌دانم سیبری تا کجاست/ سوراخ تلخ سرانگشت فرانکوراندیده ام/ که در قطرات خون لورکامی سوخت. (باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۶۱۲).
لورکا: شاعر اسپانیایی (۱۹۳۶-۱۸۸۹). از اثار وی: مجموعه اشعار، شاعر نیویورک، آوازهای کولی.
- باران عصرهای بهشت/ برف تن نیمروز جهنم/ شبنم آب شده در دهان/ سیب خنک/ تقطیر موسقی موتزارت/ افسانه نیما (همان، ۱۳۹۱: ۹۳).
موتزارت: ولفگانگ آمادوئوس موزار (۱۷۵۶-۱۲۹۷) موسیقی دان و آهنگ ساز اتریشی. (معین، ۱۳۸۸: ۲۰۳۹).
- عزیز دلم، همه‌ی این حرف‌ها بهانه است/ برای من و تو این دنیا را شلوغ کرده اند/ ما می‌نوازیم/ و ماه نیمه پرده‌های صبور، مولانا، پاپ همه خارج می‌رسند (ملح خیابان‌ها، ۱۳۹۱: ۹۴).
می‌خواهم بگویم عطاری قدیمی است/ اما عطار که قدیمی نبود/ و شرح آمدنت

را پیش‌پیش گفته است/می خواهم شبی مولانا را به خانه‌ی خود دعوت کنم/و ببینم / کلمات تو را/از تکلم شمس باز می‌شناسد(همان:۹۳).

• دریغا/که این همه شادی بر آستانه‌ی من بیارد/و من کلید خلوت حافظ نباشم(ملح خیابان ها، ۱۳۸۹:۸۹)

• قاطر دن کیشوت/مايهی رشك رخش است. (همان:۸۶) دن کیشوت:اثر سروانتس(۱۶۱۶-۱۵۴۲). م رمانی است به زبان اسپانیایی و انتقاد هجوآمیزی است از ابتدالات نظم شوالیه گری.(معین، ۱۳۸۸:۵۴)

• عکس‌های تو را دیدم/اشباحی از لین،تروتسکی،وار،بچه‌ها /حالا بگوئید/که راس استوانه کدام و قاعده اش کدام است(ملح خیابان ها، ۱۳۸۹:۷۲). لین:ولادمیر ایلیچ اولیاچوف. (۱۸۷۰-۱۹۲۴) بنیانگذار رهبر کمونیست و دولت نوین شوروی(همان:۸۲۴). تروتسکی:لئون داویویچ تروتسکی. (۱۸۷۹-۱۹۴۰). ممتفرکرو مارکسیست انقلابی روسیه.

الوار: اوژن-امیل-پل گرندل معروف به پل الوار (۱۸۹۵-۱۹۵۲) نویسنده‌ی فرانسوی. وی یکی از رهبران جنبش سورئالیسم بود و پس از سال ۱۹۳۸ عضو حزب کمونیسم شد.

(هدف شاعر از آوردن این مشاهیر، بُعد انقلابی و کمونیستی آنهاست)

• چه بود زندگی/تو اگر نبودی/صبحانه‌ای و ناهاری/پاییزکی و بهاری/و ضیافت افلاتونی سرد و راه پیمایی سقراط/به سوی جنگل شوکران(ملح خیابان ها، ۱۳۸۹:۴۳)

• روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم/ و سخنی/ به از بی سخنی نشنیدم» چنین گفت بایزید شما بسطامی. (همان: ۷۹)

گاهی اوقات شمس از مشاهیر و حضور آنها استفاده‌ی کاربردی می‌کند برای توصیف گرفتاری‌ها و ناهمانگی‌های جامعه. مشکلاتی که هم می‌تواند، ناشی از

جبرزمانه باشد و هم بستر اجتماع به گونه‌ای که شاعر را دردمند ساخته و با دخالت و دعوت این افراد در شعرش مفاهیم و اهدافش را درونی تر و مملوس تر می‌کند. شمس نوعی ارتباط غیر مستقیم و بی واسطه با این مشاهیر برقرار می‌کند زیرا «شاعرانی که عاشق تر زیسته اند، حضور فraigیرتری از آدمی را دریافت‌هند، رابطه‌ی بی واسطه تری را میان انسان‌ها نوید داده اند». (مختاری، ۱۳۷۲: ۷۶). و مثال‌هایی که خواهیم آورد خود مبین چنین حضور و ارتباطی می‌باشند.

- رانده‌ی مرگ/با سرور روی خاک آلود گفت/ما مأموریم و معزور/پای بریده‌ی شاملو را می‌دیدیم/که در پی کامیون راه افتاد(باغبان جهنم، ۱۳۸۹: ۶۳)
- دیرآمدی موسی/دوره‌ی اعجازها گذشته است/عصایت را به چارلی چاپلین هدیه کن تا کمی بخندیم(همان: ۶۴)
- از نردبام زمان بالا می‌روم/پنجه‌هایش را پاک می‌کنم/از پشت شیشه‌های شسته پاسبان بی رمقی می‌بینم/پیری خاموش/که هدایت و نیما در گودالش می‌گذارند(مجموعه اشعار، ۱۳۸۹: ۳۳۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قدیسان

حضور پرنگ و پرسامد قدیسان در اشعار شمس لنگرودی، نوعی گره خوردگی شاعر را با هویت گذشتگان و آراء و افکار ایشان، نشان می‌دهد. اسطوره و عناصر مذهبی و تمامی افراد و اجزایی که با اسطوره وادیان الهی ارتباط دارد در واقع دغدغه‌های شاعر بوده اند. البته این عناصریا اساطیر و قدیسان در آثار شمس و نگاهش به آنها با دیگر شاعران بسیار متفاوت است و این جهت که نوعی طنز تلغخ، در پس آنها پنهان گشته است. اما نکته این جاست که، شاید شمس تنها کسی باشد که نگاهش به اسطوره و قدیسان این گونه است. زیرا اسطوره، کمی خودی تر می‌شود و به نوعی

رنگ عوض می‌کند زیرا به قول سارتر: «شعر در اصل اسطوره‌ی انسان را می‌سازد». (سارتر، ۱۳۸۸: ۷۱).

شمس در اشعارش قدیسان را می‌آورد اما به نوعی آنها را با عوامل شهری و انسان معاصر گره می‌زند و با نگاهی ساختارشکنانه به بررسی مسائل آنها می‌پردازد. اینان پسران نوح اند/ قول داده اند/ ثروت بانک‌ها را از هوایپیما به تساوی قسمت کنند/ فقط ایوب/ مانده است که به خانه‌ی سالمدان راهش ندادند (۵۶: ۷۲۶). همان طور که اشاره شد در این مثال شاعر ایوب را که از قدیسان است را می‌آورد و بعد به خانه‌ی سالمدان روانه اش می‌سازد که البته این گونه سraiش تنهامی تواند در طنازی نگاه وسیالی تفکر شاعر ریشه داشته باشد نه صرفاً اعتقادات او.

نمونه‌ای دیگر:

• پیامبر من/ ایوب ستمگر/ تو که منجی خود نیز نبوده ای/ از چه مرا برگزیده‌ای (پنجاه و سه ترانه‌ی عاشقانه، ۱۳۹۱: ۴۴).

در اصل تفاوت در طرز نگاه شمس به اسطوره با شاعران دیگر، همین طنز آمیز بودن نگرش اوست به قدیسان و اساطیر و... زیرا او طنز را در خدمت کار خود می‌گیرد و قدیسان در اشعار او تبدیل به مردمی عادی و صمیمی می‌شوند. مانند این نمونه

• نوح خواهد آمد/ و کبوترش را/ بر میدان‌ها و اداره‌های دفن شده در طوفان رها خواهد کرد/ تا بر نک بانک‌ها بنشیند/ و از رستگاری/ خبر آورده‌ی قدری شتاب کن باران/ بیین دلالهای چوب چگونه/ به هر سوئی می‌دوند و عرق می‌ریزند (باغبان جهنه، ۱۳۹۱: ۴۷).

زیرا در اساطیر هست که نوح کبوتر را پرواز می‌دهد و کبوتر بربلندترین کوه می‌نشیند و وقتی بر می‌گردد حضرت نوح می‌بیند که پای پرنده خشک است و می‌فهمد که آب دارد کم می‌شود و شمس هم در شعرش همین پرنده را می‌آورد با این تفاوت

که بر بلندترین بانک می‌نشینید و وقتی که بر می‌گردد، دلال‌های چوب همه خوشحالند
که زود قراراست کشتی را بسازند و پول بگیرند. بنابراین روند اسطوره در اشعارش
به صورت اسطوره زدائی نیست بلکه اسطوره شکنی است. واساساً شاعر از این مقوله
استفاده‌ی کاربردی کرده است و همان طور که خود معتقد است که «من اسطوره را
می‌گیرم، می‌شکنم و دوباره سازی می‌کنم» (بر اساس مصاحبه حضوری، زمستان ۹۰)
در مورد دیگر شاعران هم تقریباً حکم به همین صورت است اما با این تفاوت که به
عنوان مثال فردی هم چون شاملو هم از عناصر اسطوره‌ای و قدسیان به وفور استفاده
کرد. امانوعی نگاه روایی و روایت گونگی دارد مانند مرگ ناصری که عیناً خود داستان
را روایت می‌کند. و به نوعی سمبول سازی می‌کند اما شمس پرنده‌ی نوح را روی بانک
می‌نشاند نه برکوه، که همه‌ی این عناصر و رویکردهای بدیع شمس به خاطر نگاه پست
مدرنی اوست زیرا در پست مدرنیسم همه چیز به شوخی گرفته می‌شود و معتقدند
که هیچ چیز این دنیا جدی نیست و می‌خواهد که به نحوی جبران محرومیت‌ها و
معضلات را به نوبه‌ی خود بکند زیرا که در اصل «آفرینش هنری، به منزله‌ی جبران
محرومیت‌ها، کمبودها، گشايش کشاکش‌های روانی است». (ستاری، ۱۳۶۶: ۲۱). شاعر
پست مدرن سعی دارد علاوه بر دیدن این مشکلات و مسائل راه حلی هم برایش
بیاندیشد آن هم از طریق منعکس کردنشان از طرق مختلف در آثارش «بسیاری از
آثار ادبیات پست مدرن... آن چنان ژانرهای ادبی و سطوح سبک شناسی و فرهنگی و
موضوع‌های جدی وغیر جدی را در هم می‌آمیزند که تن به هیچ نوع طبقه بندی برطبق
دستور العمل‌های سنتی ادبی نمی‌دهند». (داد، ۹۰: ۱۳۹۰). بنابراین همه چیز اساطیر با
این نوع طرز نگاه برایش مسخره می‌آید زیرا به هیچ چیز جدی نمی‌نگرد

همانند:

- پیامبر معزولم/در آتش روح خویش/بع بع گوسفندان را می‌شمارم/و امت خود

را یاد می کنم (باغبان جهنم، ۹۳:۱۳۹۱)

• گویا ساله‌ای سامری موسی را خشک کرده / در دفتر کارش به تماشا
می گذارد (همان: ۷۷).

• دیرآمدی موسی / دوره‌ی اعجازها گذشته / عصایت را به چارلی چاپلین هدیه تا
کمی بخندیم (همان: ۶۵).

• اگر این بار برگرد عیسی به خانه‌ی من بیاید / عریان می‌شوم سراپا عریان / تا
زخم‌های تو را ببیند (پنجاه و سه ترانه، ۴۳:۱۳۹۱).

-گاهی اوقات شمس در قالب تشییه و توصیف به قدیسان اشاره می‌کند و بین من
شعری خویش و قدیس از طریق تشییه ارتباط و گره خورده‌گی زیبایی وجود می‌آورد.

• دریائی تو / که خضر تبعید شده در کوچه خیابان‌هایش پیر می‌شود (مجموعه
اشعار: ۸۳).

• از من مپرس از تو چرا ناگزیرم / ای خون / دقایق آخر / مریمی شوی / عیسای
نازاده‌ی صلیب شده را در آغوشت بگیر (پنجاه و سه ترانه، ۳۲:۱۳۹۱).

• بسیاری چون مسیح / جهانی را / بینوده به جلوه‌ی خود آراستند / و ما زاد راه غبار
آلود و غریب مان را به کدام دکان باید بسپاریم؟ (مجموعه اشعار: ۲۲۵).

انگشت تو / تفسیرهای ده گانه‌ی یک کتاب اند / انگشت تو / ده فرمان موسی (پنجاه
و سه ترانه، ۶۱:۱۳۹۱).

بودایی / در انفجار ستاره یی / بدل به شهابم کردی (همان: ۹۵).

بنابراین حضور تمامی این مثال‌ها و عوامل، خود حاکی از معاصر بودن شمس
لنگرودی است زیرا «او مانند کسی است که کنار رود و همپای او می‌دود. و بازی
خود را نظاره می‌کند. زیرا غرق در بازی‌های زمانه اش شده». (عزیزی، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

ومعاصر در معنای این که در عصر خویش نفس می‌کشد و درد او درد زمانه و غم

ملت است زیرا هم رنگ آنهاست و اجزاء و کلماتش رنگ و بوی شعر کلاسیک را ندارد. زیرا بیشتر اوقات دیده می‌شود شاعر در امروز زندگی می‌کند اما تخیل و تفکر ش و حتی جنس کلماتش با گذشته پیوند دارد به طوری که هنوز افراد در شعرش چارق به پادارند و دامن کشان می‌روند. البته این بدان معنی نیست که انسان‌ها باید با گذشته‌ی خویش قطع ارتباط کنند، زیرا «انسان چیزی نیست جز تجربه هایی که... به طور خودآگاه و ناخودآگاه دچار آن شده است. گذشته‌ی انسان همیشه به حال سایه افکنده است و انسانی که امروز زندگی می‌کند چیز جز گذشته‌ی خود نیست...».(براهنی، ۱۳۷۱: ۱۶۱).

سخن پایانی

به طور کلی می‌توان گفت: زبان شمس لنگرودی برگرفته از مسائلی است که در دنیای اطراف وجود دارد همانند انسان که از آن سخن رفت، و با توجه به موضوعات مختلفی که در شعر شمس وجود دارد نمی‌توان از یک منظر به آن نگریست و دید خواننده نسبت به شعرش متفاوت است. یعنی آشنا زدا و هنجار شکن است و بی‌تردد خوانشی آشنا زدا را می‌طلبد. شمس لنگرودی از نظر اندیشه‌ی شعری، تا قبل از دهه‌ی هفتاد به مسائل اجتماعی و سیاسی روز توجه داشته و این مسائل را در قالبی نمادین به کار برده است. اما پس از آن شاعر بینش فلسفی پیدا کرده و کاربرد عاطفه‌ی شعری در شعر او جلوه گر شده است. این عاطفه‌ی انسانی را می‌توان در اندیشه و کلام اکثر هنرمندان دید. شمس لنگرودی برای تبیین و تحلیل اندیشه اش فقط به عاطفه‌ی فردی توجه ندارد بلکه بیشتر به مسائل انسانی زمانه‌ی خویش می‌پردازد و همین امر سبب می‌شود که شعر شمس لنگرودی با همه‌ی صراحت و سادگی به سمت شعار گونگی پیش نرود.

منابع

۱. بازن.کیوان (۱۳۹۰)، تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران، ویژه شمس لنگرودی، چاپ دوم، تهران، ثالث.
۲. باقی نژاد. عباس (۱۳۸۷)، انسان گرایی در شعر شاملو، چاپ اول، ارومیه،دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۳.براهنی. رضا (۱۳۷۱)، طلا در مس، چاپ اول، تهران، نویسنده.
۴. داد.سیما (۱۳۹۰)فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ پنجم، تهران، مروارید.
- ۵.سارتر. زان پل (۱۳۸۸) ادبیات چیست، چاپ هشتم،تهران، مروارید.
۶. ستاری.جلال(۱۳۶۶) رمز و مثل در روانکاوی (ترجمه و تأليف) چاپ اول، تهران، توسع.
- ۷.سروش.عبدالکریم (۱۳۵۸) مادر کجای جهان زندگی می کنیم، چاپ اول، تهران، پیام، آزادی.
۸. سید حسینی.رضا (۱۳۸۵) مکتب‌های ادبی، جلد سوم، چاپ چهاردهم، تهران، نگاه.
- ۹.شريعی.علی (۱۳۵۸)، انسان واسلام، چاپ اول، شرکت سهامی.
- ۱۰.لنگرودی.شمس (۱۳۹۰)،مجموعه اشعار، چاپ دوم،نگاه.
- ۱۱.———(۱۳۹۰)،شب نقاب عمومی، چاپ دوم،نگاه.
- ۱۲.———(۱۳۹۱)،پنجاه و سه ترانه‌ی عاشقانه، چاپ هفتم،آهنگ دیگر.
- ۱۳.———(۱۳۹۱)،ملاح خیابان‌ها، چاپ سوم،آهنگ دیگر.
- ۱۴.———(۱۳۹۱)،باغبان جهنم، چاپ پنجم،آهنگ دیگر.
- ۱۵.مختاری. محمد (۱۳۷۲)، انسان در شعر معاصر، چاپ اول، تهران، دوستی.
- ۱۶.معین. محمد،(۱۳۸۸)،اعلام، جلد اول و دوم، چاپ بیست و ششم،تهران، امیرکبیر.

مقالات:

۱۷. رادوند. مهدخت (۱۳۸۷)، یک دوست داشتن دائم، (گردش در شعر شمس لنگرودی)

فصل ناله شعر گوهران، شماره نوزدهم و بیستم، ص ۱۵۰.

۱۸. عزیزی. پیام (۱۳۸۷)، فصل نامه شعر گوهران، شماره نوزدهم و بیستم، ص ۱۳۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی